رساله ماشاالله در رد رساله ان شاالله
تالیف جناب سید برهان الدین بلخی

چنانچه معلوم است عثمانیان شب اول ماه رجب را که لیله رغائب است قندیل کیجه سی میخوانند و خیلی محترم میدارند و در آن شب در خانهای بزرگان و پاشایان و شیران محافل باشکوه و ضیافتهای مطنطن بسیار بشرف حضرت رسالت پناهی ترتیب داده میشود و آن شب را تا صبح و بامداد بمسامره میگذرانند برسم مالوف و عادت معروف شب پنجشنبه گذشته ۱۳۱۰ در خانه دولت مآب یوسف رضا پاشا رئیس کومسیون مهاجرین که در نشانطاش واقع است ضیافتی

کشیده و جمعی شام مدعو بودند پس از صرف طعام در اثنای مسامره پاره سخنان شیرین و شروح روح پرور از زبان مجلسیان مسموع شد که درج ان عبارا را خالی از فایده نیافتم لعل الله یحدث بعد ذالک امرا

اجزای محفل پر نور عبارت بود از سید ابوالهدی

احمد اسعد افندی سید جمال الدین شیخ ظافر شیخ الرئیس

ابوالمعالی بهجت بک سید برهان الدین پسر شیخ سلیمان بلخی صاحب

کتاب ینابیع المودة

پاشای صاحب خانه به شیخ الرئیس گفت شنیده ام در این نزدیکی از اهالی ایران مدیحه مشتمل بر منقبت حضرت رسالت پناهی و دارای مکارم اخلاق ذات اقدس پادشاهی ساخته بخط نیکو و کاغذ خوب آورده بود که من تقدیم بذات شاهانه نمایم

این شخص نیکفت تخلص برزیر حضرت و از خواص طایفه شیخیه هستم قدری با او صحبت داشتم

سخنان بی سر و ته بسیار گفت آخر یک رساله کوچکی از بغل بیرون آورد که از
تصنیفات رئیس‌هاست و بمن تقدیم کرد من پذیرفتم دیروز و امروز گذرا آن رساله را مطالعه
نمودم سرتاپای آن در معنی انشاءالله نوشته شده با اینکه شما میدانید سواد فارسی
و عربی من خوبست و از این اصطلاحات عاری نیستم و برای منطقیات شفا خلاصه
نوشته‌ام و احیاء العلوم غزالی را و حکمة الاشراق سهروردی را دقیق بترکی ترجمه
نمودم معذالک هر چه بنظر عبرت و دقت خواستم نتیجه از آن بیرون بیاید
هیچ نتیجه بیرون نیامد غیر از اینکه مسئله از اول مشکل‌تر شد خیلی حیرت بر حیرتم افزود
یا للعجب مردم عوام بیچاره ایران که چون ظلمانیان کورند یا تمام عمر خود را در بیابان
جاهلیت بسر برده‌اند گرفتار چه موهومات و دوچار چه نوع شبهات هستند اینک
این رساله شما از این چه می‌فهمید برای من توضیح بفرمایید
جناب شیخ الرئیس با آن جزالت بیانی که دارند قدری در رساله نظر کردند

و گفتند

و گفتند من چند ماه است که اعلانی در روزنامه حکمت مطبوعه مصر در اوصاف
این رساله می‌خواندم آخر نسخه را از بهائی خواستم آوردند دیده‌ام علاوه بر این
مطالب این حضرات را نیز بسیار شنیده و بزبان ایشان آشنا هستم
مقصود سائل از سؤال این است که با وجود لوح محفوظ که همه چیز در آن ثبت است
و با وصف اینکه ذات ازل لم یزل تغیرپذیر نیست انشاءالله گفتن چه معنی دارد یعنی چه
فایده بر گفتن این لفظ مترتب است زیرا که هر چه شدنی است و بعلم ازلی گذشته
میشود اعم از گفتن انشاءالله یا نگفتن آن و هر چه نباید بشود و علم تعلق بآن نگرفته
نمیشود   روح سخن و خلاصه جواب صاحب رساله در این باب اینست
که از برای موجود شدن اشیاء در هر مرتبه علل و اسباب چند است گفتن انشاءالله
هم یکی از آن علل است که متمم وجود شیء در نشأه عین خواهد شد و اگر وجود چیزی در
علم حق گذشته باشد البته علل و اسباب آن هم که از آن جمله یکی گفتن لفظ انشاءالله باشد

در علم حق گذشته در این صورت گفتن و نگفتن انشاء الله هر دو یکی از نقوش لوح محفوظ
می‌باشد یعنی وقتی که بنده انشاء الله گفت و امر بر وفق مطلوب صورت
گرفت کشف میکند از اینکه در لوح محفوظ همین طور ثبت بوده است و اگر انشاء الله
نگوید و امر بر وفق مرام جاری نشود باز هم معلوم میشود که در لوح این طور نقوش
ثبت بوده زیرا که لوح محفوظ عبارت است از تمام صور موجودات
حتی گفتن این لفظ هم

با انشای پر نور در جواب گفته شد این سخن شما را وقتی قبول میکردم و آن را مسلم میداشتم
که این قاعده در همه جا مطرد بود باین معنی که از برای انجام هر کار گفتن لفظ انشاء الله
کافی بود یا بدون گفتن لفظ انشاء الله هیچ کاری صورت نمیگرفت
بر فرض که گفتن لفظ انشاء الله هم داخل نقوش لوح محفوظ باشد آیا سبب گفتن برای
انجاح مقصود و نگفتن آن از برای نتیجه معکوس بچه دلیل ثابت میشود

اگر

اگر کسی امری را اجرا کردن بخواهد اسباب حصول آن بطوریکه حکما میگویند خارج از علل اربعه
که علت فاعلی و مادی و صوری و غائی باشد نخواهد بود گفتن لفظ انشاء الله داخل
در کدام علت است و انگهی با انسان بخواهد امر غیر مشروع یا محالی را از قوه بفعل
بیاورد مسلم است که اگر هزار انشاء الله بگوید حق تعالی بکار غیر مشروع راضی و نه مشیت
بامر محالی تعلق میگیرد از آن طرف اگر کاری مشروع و معقول باشد از نگفتن لفظ
انشاء الله بقدر ذره ضرر برای انجام آن روی نخواهد داد

غالب این فرنگیها خصوص آنانکه مصدر و منشاء کارهای معظم دنیا شده‌اند مادی
و طبیعی بوده‌اند و ابداً نه قولاً و نه قصداً لفظ انشاء الله را بزبان و خیال خود نمیآورند
و ترجمه آنرا بخاطر نمیگذرانیدند با وجود این آنکارهای بزرگ را که مرتب بجا
می‌نمود در عالم صورت داده و میدهند
از آن طرف مرحوم مجلسی و علمای اصفهان هزار انشاء الله و ماشاء الله و لا حول

ولا قوة الا بالله گفتند و با افاغنه جهاد نمودند و آخر شکست خوردند و در حمله
اول مقاومت و پایداری نکردند و هیچ کاری را در هیچ حالتی از پیش نبردند
پرنس بزمارک هنگام محاربه با دولت فرانسه گفت یکماهه
اردوی آلمان از اردو پاریس میکشیم یکی باو گفت بگو اگر خدا بخواهد پرنس برنور
جواب داد اگر خدا بخواهد میروم و اگر نخواهد هم میروم زیرا که تمام اسباب
مادی و صوری را فراهم آورده ام دیگر چه حاجت بگفتن این لفظ با وجود
چنین کفری که پرنس برنور باعتقاد ما گفت آخر بمقصود خویش نایل گشته بتمهیدی
همت خویش کامران شد اما فلان آخوند و فلان مقدس چون اسباب مادی
و صوری و نتایج امور را منفی اند کارها را از پیش نمیگذارند و هزار دور
تسبیح از این کلمات را هم میگویند و بجایی نه هیچ چیز موفق نمیشوند
در ابتدای انشای شمندوفر در ملک هندوستان نخستین قطاری که بحرکت
در قطار

در قطار هند بحرکت آمد مردی انگلیسی بود در مقابل جمعی از هندیان ایستاده
نطق نمود که این واگون بدون زحمت و تعب مسافت ده روز راه را
در یک روز طی مینماید شخصی از مسلمانان هند که عازم بصوب مقصود بود از
یکطرف فرحناک شده از طرف دیگر این سخن را باور نکرد گفت انشاءالله
چنین است انگلیسی در جواب گفت نه نه این چوب دمیرود دخلی بانشاءالله ندارد
اوقاتیکه من بطهران بسفارت رفته بودم یکی از مترجمین سفارت
فرانسه که فارسی تحصیل میکرد از میرزا حسین خان نوکت منشی سفارت پرسید
این شکل ۲ ۴ ۶ ۸ که اهالی ایران روی پاکت مینویسند چه معنی دارد
منشی جواب داد که این اسم فرشته ایست که مکاتیب را به صاحبانش
میرساند مترجمان گفت مگر در ایران پستخانه و پستچی ندارند یا امور
آنجا منظم نیست که باید فرشته بیچاره زحمت بکشد در ممالک اروپا

و فرانسه ابدا احتیاجی باین ملک ممدوح نام منت و ملامت او را هیچ
نمیکشیم زیرا که پستخانه‌ها بسیار منظم است و مأمورین پست در اول وقت
کاغذها را به صاحبانش میرسانند لهذا اهالی آنجا بجای این الفاظ خوشامد
و چاپلوسی خلق را از خود ممنون نمیکنند از روی عقل و تدبیر در صدد انجام کارها
برمیآیند و اسباب اولیه امور را فراهم آورده و هر چیز را از اهلش میکنند از
اهالی ایران چندان اهمیتی بپادشاه و شاهزادگان بغیور خود فرض میکنند
که طالب این گونه تملقات و چاپلوسی‌های بی‌معنی باشند و دائما از آنکه بگویند همه
کارهای ما در زیر سایه عنایات شما درست میشود و خرابی و آبادانی دنیا
بدست شماست خواهی عمارتش کن و خواهی خراب کن او را خوش آمده
ممنون شود   دیگر نمیدانند که خداوند متعال غنی و بی‌نیاز است
از این خوش آمدگوئیهای بندگان و برای هر کاری اسباب قرار داده و
سعادت

و سعادت افراد انسان را به سعی و مجاهدات شخصی خود واگذاشته است این
حرفهای بی‌معنی بی‌نتیجه است که اخلاق مسلمانان بخصوص اهالی ایران را فاسد و ضایع
و تباه ساخته و عقل طبیعی ایشان را چنان از پای درانداخته است که هیچ از پی
اصلاح امور خود برنمیآیند اصلاح امور زندگانی خود را از معجزات آسمانی منتظرند اگر فقری در
کارشان رو دهد میگویند باید امام عصر بیاید اصلاح کند اگر خانه شان کثیف بود
توقع دارند ملائکه بیاید جاروب کند اسم اینگونه کسالت و تنبلیهای جهالت را
توکل و تفویض نهاده‌اند تعالی شانه عما یقولون
بجای همه چیز صبح و شام اوراد و اذکار و دعای جلجلوتیه و حرز کفعمی و جوشن
کبیر و صغیر و ختم صلوات و لعن چهار ضرب میخوانند و گمان میکنند که بمحض لقلقه
لسان امور زندگانی و معاش ایشان درست خواهد شد زهی سودای بی‌حاصل
علما و عرفای ایشان را ببین این خیال لاطائل را که بهیچ عالمی درست

دخیل در فضایل و کمالات انسانیه محسوب میدارند و با این چیزها افتخارها می‌کنند
و کتابهاشان پر است از این قبیل حرفها که نتیجه جز خرابی عالم و فساد اخلاق بنی آدم
و تنبلی و کاهلی و رخاوت نفوس و اعتقاد باموری که خلاف واقع و نفس الامر
میباشد نداشته و ندارد

جناب شیخ الرئیس گفتند این بیانات شما مطابق مذهب و عقاید اسلام نیست
و اگر کسی دیگر بجای من بود شما را تکفیر میکرد

پادشاه خندیده گفت ما تقصیری برای همین علمای اسلام در ایران در حساب علمیه
تکفیر است و میگویند آیة السیف تمحوا آیة الجهل

همین طور که خدا و پیغمبر اسلام را ارزان کرده بودند علمای ایران کفر را ارزان کرده اند
شیخ الرئیس جواب داد که شما برخلاف نص آیه مبارکه سخن میگوئید که لا تقولن لشیء
انی فاعل ذالک غدا الا ان یشاء الله

مشاجره بطول انجامید و هر دو نفر باتفاق از جناب سید جمال الدین محاکمه
خواستند و هر دو سید منور را حکم قرار دادند و خاموش نشستند لاجرم سکوت
عمیقی در آن مجلس روی داد

سید گفت من از هر دو نفر شما بزرگوار تعجب میکنم که چرا شما باید چنین مسئله بدیهی را
سؤال کنید و راه باین صافی را در عقبات بیفکنید قطع نظر از مسئله خدا و
بنده و نسبت خالق و مخلوق فرض کنید بنده نوکر جناب پادشاه هستم کسی از من
می پرسد فردا فلان کار را صورت خواهی داد یا نه و فلان نفر را بمن قبول بدهی
تمام کنی یا خیر من مجبورم در جواب بگویم من از خود استقلال و اختیار تامی
ندارم اگر آقا و متبوع من در این کار موافقت بکند و میل او باشد من خواهم کرد و الا
فلا ازمة الامور طرا بیده

همچنین هر طفل ابجد خوانی میداند که ازمة الامور ملک و اعنه اسباب مصالح جمهور

در قبضه اقتدار ما نیست   لاجرم اگر کسی بخواهد در امر سهل الاجرائی امنیت
حاصل کند که من این کار را حکماً بجا خواهم آورد با وجود حوادث کونیه و اطوار انقلابات
عالم حاصل نمودن چنین امنیت یا دادن این گونه تأمین ممکن و معقول نتواند بود
در این صورت آدم عاقل در هیچ کاری بطور قطعیت حکم نمیکند و صریحاً تأمین
نمیدهد که این کار حکماً خواهد شد پس باید بلفظ انشاءالله استثنا نماید و استثنای آن
برای این نیست که خدا از او ممنون شود و سعی در انجاح مقصودش نماید و همچنین
نگفتن لفظ انشاءالله خدا را بغضب و لجاج نمیآورد بلکه فقط گفتن انشاءالله
برای این است که طرف مقابل امنیت و اطمینان قطعی حاصل نماید و خلاف
قول گوینده ظاهر نشود ولی این حوادث و انقلابات و هرج و مرج و اوضاع
و اسباب در ایران و بلاد اسلامیه بیشتر از جاهای دیگر است در سایر ممالک
هر چیزی بجای خود است و ما که دیدیم چه امور عالم در تحت انتظام و ترتیب هرج و مرج

نمی

کمتر واقع میشود و هر کاری را راهش گذاشته‌اند و اسباب هر چیز را کشف نموده‌اند
این است که آنجاها کمتر لازم میشود که انسان لفظ انشاءالله بگوید و درباره امور
میتوانند بمردم تأمینات صریحه بدهند   ولی در ایران و سایر بلاد شرق بواسطه
حوادث و انقلابات و اغتشاش بسیار و موانع و عوایق بی‌شمار هیچ کاری
منظم نشده و از برای هر چیزی هزار گونه مخل و عایق پنهان و آشکار می‌باشد و اغلب
علل و موانع مختلفه مخفیه را اهالی ایران بواسطه بی‌علمی نمیدانند لهذا انشاءالله خیلی
لازم میشود و ملک بدوح نام بسیار زحمت میکشند
جناب شیخ الرئیس گفتند خیلی محظوظ شدم از این بیانات دلکش شما ولیکن نکته
دیگر را ترک نمودید و آن این است که توسل و توکل عبد در افعال و حرکات خود بمبدء
حقیقی البته خالی از تولید و ایجاد یک قوت روحانی فوق الطبیعه در نفس او
نیست اگر چه حق سبحانه و تعالی منزه است از توسل و توجه او اما برای خود عبد

که بالذات محتاج بمدد متصل از طرف مبدء فیاض می باشد این معنی خیلی دخالت
دارد چرا که اتصال بمبدء وجود یا طبیعت کلی بهر معنی که ملاحظه شود موجب خلق
روحی جدید در او خواهد بود سید در جواب گفت چون شریعت ما سهله
سمحه است و نمی خواهم کار را بمشکلات بکشانم در این مسئله داخل نشدم زیرا که فهمانیدن
آن از روی حقیقت شرح و بسطی لازم دارد و گفتن آن بر وجه اختصار مضر بعالم انسانیت
است یعنی آنوقت مردم عوام شاید چنین گمان کنند که در کارها بجای همه چیز
باید توسل و توجه بجانب حق تعالی کرد و از سایر تشبثات قطع نظر نمود و حال آنکه
هر گونه تشبث و توسل در امور عین توجه بحق است اینما تولوا فثم وجه الله چه اگر
کسی بتحقیق نظر کند بخوبی میداند که جستن اسباب و اکتشاف امور عین توجه
بمبدأ فیاض است در اصلاح و اجرای آن کارها فقط
این جا یک لطیفه نازکی هست که غیر آشنایان بلسان حکمت دیگری نخواهد
فهمید

اگر چه بیان آن لزومی ندارد چندان اما برای اینکه شما بدانید کلک ما نیز زبانی و
بیانی دارد اشاره بآن میکنیم
چون امور این عالم منقسم میشود بامور حقیقیه نفس الامریه که جهات وجودی در آنها غلبه دارد
و امور باطله سرابیه که جهات عدمی در آنها غلبه دارد و بعبارة اخری منقسم میشود
بشجره طیبه ثابته و شجره خبیثه مجتثه یعنی بخیر و شر و نفی و اثبات و نور و ظلمت و ثواب
و گناه یا عذب فرات و ملح اجاج مسلم است که آنچه مشیت حق سبحانه
و تعالی بالذات بدان تعلق گرفته و در لوح محفوظ ثبت است همان امور نفس الامریه
حقیقیه وجودیه است که اگرچه بواسطه پاره ظلمات طبیعت و شعبده های عالم
کون و فساد موقتا مانع و عایقی در آنها روی دهد ولی عاقبت غلبه اصلی با آنها خواهد
بود و اما آن امور باطله سرابیه عدمیه مجتثه هیچ وقت بالذات مشیت
تعلق بدانها نخواهد گرفت و مجعول بالذات نمیشد و اگر باز دقتی از روی شعوده

و سحر طبیعت جولانی بموقتی نماید عاقبت زهاق و زوال یافته حکم دولت مستعجل و
سراب بقیع خواهند داشت   و این گونه امور ابداً در لوح محفوظ ثبت نشده
بلکه در لوح فقط محو و ازاله آنها ثبت است   لهذا اگر امری که بنده میخواهد اجرا
نماید اول ملاحظه نماید که آیا جهات وجودیه و خیر دارد یا جهات عدمیه و شر
اگر جهات وجودیه خیریه غلبه دارد حکما آن امور موافق با خواست خدا
و ثبوت در لوح محفوظ میباشد و اگر چه و هر صورت بگیرد و عایقی رخ دهد عاقبت
غلبه با آن خواهد بود و این امر قطعا در ضمن انشاءالله افتاده است باید توکل بخدا
کرده یعنی طریق خیر و صواب را اختیار نموده در صدد انجام انکار برآید که ان العاقبة للمتقین
و الا اگر جهات شر و عدم در آن غالب باشد در شمار انشاءالله خارج است و در لوح
محفوظ ثبت نشده و اگر بظاهر هم صورت بگیرد صورتیست بی معنی و سرابی بی حقیقت
و نمایشی بی اصل   این است معنی اصلی گفتن انشاءالله و نگفتن آن بار و اعنی

بجنون

چندین برابر قوت بدنی و طول عمرش اگر کرم ابریشم میسر است و منشأ آثار نفع
میباشد و هزاران از آن حیوان ضعیف کم عمر را اکل است   ولی چون جهات
وجودی یعنی منافع و خیرات در این یکی غلبه دارد و جهات عدمیه یعنی شر و مضرات
در آن دیگری غالب است لهذا این یکی را پس از زدن جیا می کنند و آن دیگر را
با همه سختجانی اعدام مینمایند زیرا که در علم ازلی اثبات این و نفی آن گذشته است
اگر معاویه بصورت بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام غلبه نمود از شعبده و سحر
طبیعت بود نه بخواست خدا و نه این بود که آخر غلبه حقیقی با حضرت امیرالمؤمنین
علی شد زیرا که خداوند غلبه اولیای خود را میخواهد است و در لوح محفوظ نیز غلبه اولیاء
الله ثبت است نه مغلوب بودن آنها
حضار پس از شنیدن این کلمات حکمت آیات بر رای بلند و فطرت ارجمند
سید مزبور آفرین بسیار نموده و متفق القول گفتند حد همین بود سخندانی و ربانی را

جناب پاشای میرزایان روی بسید برهان الدین نموده گفتند چه قدر خوب است
اگر شما این سؤال و جواب امشب را از زبان پارسی رساله کوچکی بکنید تا ما هم
طبع نمایند و در ایران نشر نمائیم باید هم در خبر چاپ کنند شاید بدین واسطه تنویر
عقول و افکار ملت شده رفع خرافات از میانشان بشود

و آن بیچاره مردم ساده دل شب و روز چون چارپای بیکاری مسحور و مفتون این
الفاظ بی معنی و تحقیقات بی نتیجه نشوند و عمر عزیز خود را در این خیال این موهومات بی
سروته بهرزه تلف نمایند ضَعُفَ الطّالبُ والمطلوب

و در واقع بقول جناب سید در باب این مسئله من از زننده جواب آن القدر
تعجب نکردم که از کننده سؤال این گونه سائل چه پرسیدن دارد و نتیجه این
شرح کشاف چیست حقیقتاً این مسئله بدیهی چه جای سؤال کردن دارد و
در جواب آن این همه لاطائل و اباطیل طویله ضرور نیست عجب اینکه چنین

له

مسئله غیر مهم این قدر اهمیت میدهند که می‌نویسند این مسئله بسی صعب و مستصعب است
و تا کنون هیچیک از علما و حکما نتوانسته‌اند از آن حل کنند   این اکل از قفا
چه ضرور و تحقیق مشیت و مشارات و لوح محفوظ زبرجد و لؤلؤ چه مناسبت دارد
سخن باین صاف و ساده‌گی را نباید اینهمه در عقده‌های پیچاپیچ و تعقیدات پیچ اندر
پیچ افکنند و ذهن عوام الناس بیچاره را مشوب و مغشوش نمود   گویا خواننده
باید مهما امکن از فضیلت صاحب رساله خبردار شود نه از حقیقت امر لا حَولَ و لا
قُوّةَ الّا باللهِ قوت به طلب نمیدهد

این زحمات اگر برای امنیت که چهار عامی جاهل علی العمیه سری بجنبانند و با این
مزخرفات محو و مات شوند و این اصطلاحات خالی را بشنوند از میدان بروند تسخیر
احمقان مسخره و استهزای رندان نمی‌ارزد

کاش بجای این همه زحمت یک مسئله علمی که مفید باحوال یا باخلاق و آداب

مردم باشند پیدا نمیکردند تا هم عوام استفاده کنند و هم خواص تمجید نمایند
اگر شهرت و شرف و قبول عامه و تعظیم خاصه را میخواهند چرا از طریق مستقیم
پیش نمیایند و در تنویر عقول و ترقی نفوس و اصلاح اخلاق و سعادت عموم نمیکوشند
که میخواهند از غیر راه پاره نظریات و موهومات مضر برای مردم زیاد کرده
نفوس مردم مستضعف را حیران و سرگردان بگذارند تا آن بیچارهها در میان
کور و کورانه بمانند و خرسواران چند روزی خر برانند   می گویند ما مربی
عقول و ارواح مردم هستیم اشهدکم بالله آیا از روزیکه این بزرگواران پیدا
شده اند و این حرفها را میزنند و کتابهای بسیار در این خصوص نوشته اند بواسطه
این حرفها و کتابها کدام شعبه از امور مملکت ترقی کرده   آیا صناعت
پیش رفته یا زراعت ترقی نموده یا تجارت کارش بالا گرفته یا بواسطه
این سخنان مردم متیقظ و بیدار شده نظام و قانون عدلی تاسیس و ترتیب کرده اند

یا علوم

یا علوم و معارف پیش رفت نموده   آخر اینکه مردم جاهل تر و چشم بسته تر و
ظلمانی تر شده اند در موهوماتشان پاره خرافات دیگر افزوده ظلمات بعضها
فوق بعض   همه جای عالم را نور علم و معرفت فرا گرفته حتی یهودیهای اسپانیول
و تاتارهای قازان و ارمنیهای ما سیه بیچارهها را اینها را این حرفها از همه چیز باز
کرده و از قافله ترقی دنیا عقب انداخته است   دل خودشان را خوشحال
کرده اند که ما اهل آخرت شده ایم حساب آنهم با کرام الکاتبین است
دنیا طلبیدند و بجائی رسیدند   تا خود چه بود آخرت ناطلبیده
کسی که از ترتیب امور دنیوی خود عاجز بماند البته از کار آخرت نیز اولی عاجز است
من لا معاش له لا معاد له تا بفهم معنی آخرت نیز چه خبر است
اگر معنی آخرت طلبی روی از دنیا تافتن طلبیدن منافع خیر شخصی خود را در راه منفعت
عامه باشد.   با این معنی اهل آخرت صرف اول اهالی امریکا و انگلستان

بعد از آن بیچاره‌ها اهالی اروپا هستند و دلیل للمتکلمین و اما اگر معنی آخرت تنها
طلبیدن منافع جزئی شخص خود باشد و یک ذره منفعت جزئی خود را بر ضرر
کل کائنات ترجیح دادن و تنها حفظ مال و طلب منافع خود اندیشیدن و اصلا
از حال ابنای جنس خود بخاطر نگذرانیدن و بدبختی دیگر را خواستن و آنچه از این
قبیل است و در هر مورد لفظ من چه را جزء اعظم قرساقی خود ساختن در این
صورت اهل ایران بنده خواهش خدا و اصحاب آخرت هستند فطوبی لهم
اگر معنی آخرت موهومات دور و دراز بهم بافتن باشد و کسالت جهل
و تنبلی را شعار خود ساختن در این صورت عرفای ایران جا که گفتش یک جوکی هندی را
نمی‌توانند برچید چه در هر گوشه هندوستان یک هندوی برهمن صد را از این لطریات
را بهم می‌بافند و عالم وجود را موهوم صور رؤیای حق تعالی گمان میکنند کانّه لهم
قوه و انگهی شریعت ما که سهله سمحه است اگر نباشد انسان در یک سلسله

انشاالله و چار این همه مشکلات لاینحل شود هزار بار رحمت بر پدر بود او برهمن و
جوکیان چنانش بنده دستان
خلاصه جای تأسف است که علمای ربانی و عرفای سبحانی این همه سخن در موهوم
رانند و معلوم مطلق انداختند
اوقاتیکه سلطان محمد فاتح اسلامبول را محاصره کرده بود و سه روز بعد از شهر میزد در جهان در
حصار می‌افکند اهالی روم بجای دفع این حال هر صبح تا عصر با روسای خود دیر رفتند در
جامع ایا صوفیه که آنوقت کلیسای بزرگ رومیان بود در سر این مسئله سخنان بسیار
و مشاجرات بیشمار میراندند که آیا وقت کوفتن میخ بر بدن مبارک حضرت مسیح که بدار
آویخته بود آن میخها تنها ناسوت آن حضرت خورد یا ناسوت و لاهوتش هر دو
جمعی میگفتند تنها ناسوت آنحضرت صدمات نمود و بمرتبه لاهوت ضرر نرسانید
چنانچه شیعه میگویند بدن اصلی حضرت سید الشهداء مقتول و شهید شد و جمعی دیگر

برین عقیده که هم بناسوت و هم بلاهوتش کار گشت و بدین واسطه عالم بی خدا نم
مشاجره و مباحثه ایشان بر روی این مسئله روحانی بر روز شدت کسب بکرد و ابدا
بخیال محاصره و مهاجمه عثمانیان نبودند بلکه می‌گفتند اولا فرض عین بر ما کشف این
مسئله است که اصول عقاید ما تا فاسد و مختل نماند بعد از آن بشناسیم که پاپ
خاص حضرت عیسی کیست آن وقت بسیار خیر با باید برد حجت دکانشان این
بود که حضرت عیسی پاپ اعظم را تایید نفرماید و عثمانیان بیک دعای
پاپ از بین فنا خواهند رفت   خلاصه روزی در حالتی که در ایاصوفیه
جمع بودند سلطان محمد فاتح شهر قسطنطنیه را فتح نمود و تبرداران ترک داخل در کلیسای
مزبور شده شاه و بطریقها را همه را گرفته کشتند و از دغدغه ناسوت و لاهوت
خلاص کردند   اینک حال علمای ایران خصوص عرفا و شیخیه امروز بهمان طور شده
فاعتبروا یا اولی الابصار   مسائل مهمه خیلی مغشوش را که اصل اساس

اسلام

اسلام بآنها بسته است بنام منی و سکوت عنه گذاشته‌اند از هر گوشه یکی از
تیجه بیرون نماید بهوای ریاست پاره عرفان پوسیده بغالب بیرزند و خود را
نایب خاص امام عصر میدانند و باقی مسلمانان دیگر را کافر و ناصبی و مرتد دانسته
لعنت بر آنها را تجویز نماید بلکه تبری از آنها و بغض اخوان دینی را جزو دین
قرار میدهد این است ثمره طیبه که از این سخنان بیرون آمده
تمام معلومات ایشان عبارت از همین چیزها شده و نام آنها را علوم آل محمد گذار
ده اند استعیذ الله مما یفترون
عجب‌تر اینکه در هر علمی و فنی خود را داخل میکنند و می‌خواهند بمریدان عامی بیچاره
شبهه نمایند که آقا همه علمی را میدانند و حال آنکه بیچاره از هیچ جایی خبر ندارد
دیگر عجب اینکه آقایان بکرم جعفر فنای آسمان را واجب و جب
میدانند و جمیع کوچها و خانهای شهرها بالصباح بالقار نقشه بر داشته‌اند و از

حفر فضای زمین هیچ خبر ندارند حتی شهرها و دهات خودشان را هم مطلع نیستند
و تاریخ جان بن جان را و اسامی ملائکه سموات و ارضین و هرچه در آن واقع شده
همه را خوب میدانند و اما از تاریخ ملت خودشان یا ملل عالم اصلا گوششان
خبری نرسیده و نمی دانند علت ترقی و تنزل ملل دنیا در هر زمان چه بوده

یک نفر بچه ارمنی که از مکاتب فرنگی بیرون بیاید اگر در مقابل او
بگذارند که چه قدر رسائل دیده اند و علوم کسب نموده بیچاره خجل میشود و دیگر ادعا
نخواهد کرد

فرنگیان را مذمت می کنند که طالب دنیا هستند و هیچ از معاد و آخرت
خبر ندارند و حال آنکه دنیاپرستی خودشان صد درجه بیشتر است و از برای
تحصیل ریاست و حب جاه و ثروت بهرگونه رذالت و دنائت تن در
داده اند اگر اعتقاد بمعاد میداشتند البته بفریب دادن مردم راضی نمیشدند

ایا

گویا باور نمیدانند روز داوری کین همه قلب و دغل در کار داور میکنند

بیچاره فرنگیان بخیال در نظام و آبادی عالم هستند ایشان بعکس سعی در خرابی
عالم و آدم دارند

فرنگیان در راه منافع ملت و نوع خود دائما فداکاری میکنند ایشان
جز خود کسی دیگر را زنده نمی خواهند به بینند

فرنگیان دنیا را از راهش طلب میکنند ایشان از بی راه

فرنگیان همه محاسن دین اسلام را اخذ نموده اند فقط یک اسم خالی آن
باقی مانده   با کمال تاسف علمای مسلمانان بشارت میدهیم که تا چند
سال دیگر اسم اسلامیت را هم از ما خواهند برد و ما را امت ممسوخه حساب
خواهند کرد

علما و مشایخ و مرشد ما چنین گمان که این ریاست بلا استحقاق و خرسواری

نعمت برای ایشان دائماً خواهد ماند و همیشه سلطنت لایزال خواهند کرد
و اگر در اروپا و امریکا هم مسلمانی پیدا شود می‌آید و دست ایشان را می‌بوسد و
تقلید ایشان را میکند دیگر نمی‌دانند که جهالت دائمی خلاف عدل
الهی است

عنقریب عقلها منور و چشمها روشن و باز خواهد شد و مردم از غربت بیرون آمده
این بارها را از دوش خواهند افکند و حقیقت زلال دیانت اسلام بدون
خرافاتی که او را فرسوده‌اند بمیدان خواهد آمد علوم و فنون عصریه خرافات
را از گوش مردم بیرون میکند و مردم از خیال مرید و مرشد منصرف شده
هر کسی بخیال زندگی و اصلاح امور ملت و نظم مملکت خود می‌افتد
زیرا که این مرید و مرشد بازیها با نظام عالم منافات کلی دارد
ملل فرنگستان تا از زیر بار ترکیها و پاپهای خود بیرون نرفتند باین درجه از
ترقی

ترقی نرسیدند اوقاتیکه دچار خرافات و غرق تقلید رؤسای
روحانی خود بودند هزار مرتبه از ماها کارشان خراب‌تر بود
بدیهی است که هر کس این حرفها را بزند بلا تأمل و بدون سؤال و جواب
این علمای ما را تا ان حکم زندقه و قتل و اعدام او می‌کنند که ای ملعون
شریعت استخفاف نمودی از دین برگشتی مرتد شدی کافر گشتی قتلت واجب
خونت هدر مالت مباح است زیرا که این حرفها بدکان ما ضرر دارد
چشم و گوش مردم باز میشود از زیر بار ما بیرون میروند هر چه آن
بیچاره در جواب داد بزند فریاد بکشد که والله من خدا را یکی میدانم پیغمبر خدا
و معاد و قیامت و روز جزا و حشر و نشر و ائمه اثنا عشر را بهتر از شما اعتقاد
دارم و می‌شناسم و مقصودم از این بیانات ترقی مسلمانان و بیدار شدن
علمای اسلام از خواب غفلت است هیچ بخرج نخواهد رفت

ولی چه چاره حرف حق را باید گفت و شنید و از هیچ چیز نترسید البته
مرهم خواهد داشت چنانچه گفتند و از پیش رفت و ثمر کرد ای برادر هوشمند
تو که این رساله مختصر را میخوانی خواهش دارم خوب دقت کنی در رساله رکن
رابع را هم پیش رویت گذاشته کلاه نیم غازی خود را قاضی قرار دهی و از
روی انصاف محاکمه کنی پیش خود ببینی که آیا از این عبارات ساده و جملهای
کوتاه و معانی روشن که با کمال وضوح نوشته شده بیشتر استفاده می نمائی یا
از نغمه های طویل و قصه های دراز و حرفهای کوسه و ریش پهن که سر و بن و مقطع
و مطلع و مبتدا و خبرش معلوم نیست و آخر مطلب در طی عبارات فاضلانه
و اصطلاحات مغلق حکیمانه میخوانی و حالت بزبان حال میگوید کجا بودم
اکنون فتادم کجا   نهایت این است که وجدانت جواب میدهی
که من عامی و جاهل هستم این عبارات حکمت آمیز را نمی فهمم باید تسلیم بشوم تا از

اهل

اهل ایمان باشم   وجدان بیچاره ات جواب میدهد که ای برادر محترم کمال
بی انصافی است که چیز نفهمیده تصدیق کنی و تسلیم شوی همه چیز را گمان مکن که تو
نفهمیده شاید گویند نفهمیده باشد
و آنگهی سخن و کلام برای تفهیم و تفهم است اگر آن مرشد تو منطق و کلم الناس
علی قدر عقولهم میدانست طوری میگفت و مینوشت که همه کس بفهمد و استفاده
کند ما باری گرفتیم که از رساله یا از تلخیص را نفهمیدی این رساله مختصر را با این
وضوح عبارات که می فهمی ملاحظه کن و انصاف بده که با این قلت حجم
صد برابر رساله آن گوشواره عرش خدا دارای مطالب مفیده است
هرچه در آن رساله است روح و جواهر تمام آنها با اجوبه
و اعتراضات و مطالب عدیده دیگر در این مختصر گنجیده   اگر مقصود
صاحب آن رساله این است که نفهمیده تصدیق کنی و قبول نمائی

مقصود ما این است که شما تو بفهمی میخواهی قبول کن و میخواهی قبول مکن

ما فهمیدن از تو می خواهیم نه باور کردن

نظر بوضوح عبارت و سهولت الفاظ این رساله را استخفاف و تحقیر مکن

این الفاظ سهل ممتنع را ببین که عالمی معانی در یک جمله کوچک منطوی است

و این صحت نورانیه را مشاهده نما که اثبات خود را در ضمن معانی خود مندرج

دارد هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج

باید ثمر درختی را از میوه شناخت

والسلام